

## کهن ترین نسخه خطی تذکرة الاولياء

دوست دانشمند بسیار عزیزم جناب آقای دکتر محمد استعلامی خیلی زحمت کشیده، کتاب تذکرة الاولياء<sup>۱</sup> عطار (م: ۶۲۷ هـ/ ۱۲۳۰ م) را تهیّه نموده و اساس نسخه چاپی خود را بر نسخه سال ۶۹۲ هـ/ ۱۲۹۳ م قرار داده‌اند. اما در تصحیح این متن فارسی از نسخه‌های کتابخانه‌ها و موزه‌های هند استفاده نکرده است. در هر صورت از نظر بنده قدیم‌ترین نسخه خطی کتاب نامبرده در موزه ملی دهلی‌نو موجود است که با این عبارت به پایان می‌رسد:

”تمت الكتاب بعون الله و بحسن توفيقه في اوائل شهر محرم الحرام سنة ثلث عشر وستمائة، كتبه العبد الراجي برحمة ربّه الكريم ابراهيم بن محمد بن الحاج حامد الخطيب بمدينة قونية المحروسة...“<sup>۲</sup>

پس از آن، در آخر صفحه این عبارت است:

”برسم مطالعة الحضرة الاميرالمعظم العالم العادل المؤيد المنصور المظفر قانع المتمردين عون الغربا...“

این نسخه دارای تاریخها و مهرهایی است که مالکان و صاحبان نسخه را نشان می‌دهد:

صفحة اول: ۱۷ ذيقعدة ۱۱۳۶ هـ [۱۷۲۴ م] عرض دیده شد، در مستقرالملک اکبرآباد، پانزدهم رجب‌المرجب ۱۱۱۸ در ملک غازی؟ درآمد، قیمت ۵۴ روپيه نصف ۲۷ روپيه، مهر عبادالله.

---

۱. عطار نیشابوری، شیخ فریدالدین: تذکرة الاولياء، بررسی و تصحیح متن، توضیحات و فهرس از دکتر محمد استعلامی، کتابفروشی زوار، تهران، ۱۳۶۵ ه.ش.  
۲. شماره 54.15/1.

صفحه دوم: اسم بزرگان تذکره به‌خط عالی و مطلقاً و مذهب داده شده است. صفحه آخر: مهر «۱۱۰۰ بنده حسین» و مهر «۱۱۰۰ میر زاهد منشی». بتاریخ غرة شهر محرم الحرام ۱۰۹۹ در اورنگ‌آباد از پیش لعل بیگ سوداگر کتابفروش بمعرفت عبداللطیف ابتیاع نموده شد، سبع و عشرین روپیه.

یکی دیگر از مزایای این نسخه حرف «ذ» فارسی است که در قدیم در ایران رواج داشته است. ضمناً کاتب نسخه که قونوی است، به‌جای «زبان»، «زفان» و در پایان هر ذکر «و الآخر» می‌نویسد. گذشته از این، بعد از نام هر بزرگی «رضی الله عنه» می‌نویسد، در صورتی که در نسخه استعلامی «رحمة الله علیه» نوشته شده است. علاوه بر این، آنچه در نسخه اساس دکتر استعلامی نیست و قیاساً یا بر مبنای نسخه‌های دیگر اضافه شده است، بیشتر این افتادگی‌ها در این نسخه موجود است. ولی در فصل مربوط به‌حسن بصری و رابعه عدویه چند ورق از بین رفته است.

مرحوم استاد سعید نفیسی نوشتن نسخه‌ای از تذکرة الاولیا را مربوط به‌زمان محمد خوارزمشاه در سال ۶۱۷ هجری (۱۲۲۰ م) می‌دانند؛ در صورتی که نسخه موزه ملی به‌وضاحت ۶۱۳ هجری (۱۲۱۶ م) را سال کتابت نشان می‌دهد.

چنانکه می‌دانیم، پادشاهان سلجوقی از سال ۴۲۹ ه/۱۰۳۷ م تا ۷۰۰ ه/۱۳۰۰ م در آسیای صغیر سلطنت کرده‌اند و شهر قونیه پایتخت آنها بوده است. لذا اگر بپذیریم که نسخه قونیه در سال ۶۱۳ ه/۱۲۱۶ م کتابت شده است، پس باید انجام این کار در زمان سلطنت عزالدین کیکاووس اول<sup>۲</sup> صورت گرفته باشد.

پادشاهان سلجوقی بعد از کیکاووس اول، علاءالدین کيقباد اول<sup>۳</sup>، غیاث‌الدین کيخسرو دوم<sup>۴</sup>، عزالدین کيكاووس دوم<sup>۵</sup>، رکن‌الدین چهارم<sup>۶</sup>، غیاث‌الدین کيخسرو

۱. سعید نفیسی: جستجو در احوال و آثار فریدالدین عطار نیشابوری، به‌سرمایه کتابفروشی و چاپخانه اقبال، تهران، ۱۳۲۰ ه.ش.

۲. ۶۱۶-۶۰۷ ه/۱۲۱۹-۱۲۱۰ م.

۳. ۶۳۴-۶۱۶ ه/۱۲۳۷-۱۲۱۹ م.

۴. ۶۴۳-۶۳۴ ه/۱۲۴۵-۱۲۳۷ م.

۵. ۶۵۵-۶۴۳ ه/۱۲۵۶-۱۲۴۵ م.

۶. ۶۶۶-۶۵۵ ه/۱۲۶۷-۱۲۵۶ م.

سوم<sup>۱</sup>، غیاث‌الدین مسعود دوم<sup>۲</sup> و علاء‌الدین کیقباد دوم<sup>۳</sup> بوده‌اند. در هر صورت، نسخه نامبرده قدیم‌ترین و اصیل‌ترین نسخه خطی تذکرة الاولیاست که حتماً پیش از ۶۹۲ هـ/ ۱۲۹۳ م کتابت شده است و باید همین نسخه، اساس متن اصلی تذکرة الاولیا قرار گیرد. مهمتر از همه، از لحاظ زبان و بیان، پاره‌ای اختلافات بین نسخه چاپی دکتر استعلامی و نسخه موزه ملی وجود دارد که برای مثال در اینجا عبارات گوناگون هر دو نسخه چاپی و خطی را با یکدیگر مقابله می‌نماییم:

#### نسخه خطی موزه ملی، دهلی‌نو

او‌یس رضی الله عنه یک‌بار سه شبان روز هیچ نخورده بود.  
روز چهارم بامداد بیرون آمد. بر راه یک دینار زر افکنده بود. گفت از آن کسی افتاده باشد. روی بگردانید، تا گیاه از زمین برچیند و بخورد. نگاه کرد گوسفندی می‌آمد و کرده گرم در دهان گرفته و پیش وی بنه‌ازد... بسخن آمد... بستان... دراز کرد تا کرده برگیرد. کرده در دست دید...

و نقلست که شیخ ابوالقاسم کرگانی رضی الله عنه را ذکرش این بود که می‌گفته است: او‌یس، او‌یس، او‌یس، ایشان دانند... ایشان سخن اوست که من عرف... خدای را... معنی آنست

#### نسخه چاپی دکتر استعلامی

۲۶- یک‌بار سه شبانروز چیزی نخورد. روز چهارم در راه یک دینار دید برنداشت. گفت: "از کسی افتاده باشد." برفت تا گیاه برچیند و بخورد. گوسفندی دید که نانی گرم در دهان گرفته. بیامد و پیش او بنهاد... بسخن درآمد... بگیر دست دراز کردم تا نان بگیرم. نان در دست خود دیدم...

۲۷- در ابتدا شیخ ابوالقاسم کرگانی را - رحمه الله علیه - ذکر این بود که «او‌یس، او‌یس» گفتی... ایشان سخن او‌یس است که "من عرف... خدای عزّ و جل را... یعنی خدای را به‌خدای توان

۱. ۶۶۶-۶۸۲ هـ/ ۱۲۸۳-۱۲۶۷ م.  
۲. ۶۸۲-۶۹۶ هـ/ ۱۲۹۶-۱۲۸۳ م.  
۳. ۶۹۶-۷۰۰ هـ/ ۱۳۰۰-۱۲۹۶ م.

شناخت که عرفت ربّی برّبی هرکه خدای را به‌خدای داند، همه چیز بدانند.

هرکه بشناخت شناسنده کیست. دیگر معنی آنست هرکه اصل بدانست، فرع دانستن آسان بوزش که بچشم اصل در فرع نکرذ. دیگر معنی آنست که خدا را بخدا توان شناخت که عرفت... چیز را بدانند.

۴۸- مالک دینار صاحب حسن بصری بود. و از بزرگان این طایفه بود. و مولود او در حال عبودیت پدر بود، اگرچه بنده‌زاده و دینار نام پدرش بود...

و ریاضتی مذکور و دینار نام پدرش بوذ و مولود از در حال عبودیت پدر بوذ... اگرچه بنده‌زاده بوذ...

دراز گشت... که من بر حقّم، تا اتّفاق کردند که هر دو دست ایشان برهم بندند و در آتش برند. آنکه... چنان کردند. هیچ دو... گفتند: مگر هر دو... نهاد... کرد که هفتاد... هاتفی آواز داد... "دست تو دست دهری را حمایت کرد؟ اگر دهری دست تنها در آتش نهادی، دیدی که چون بودی."

دراز کشید... که من بر حقّم. اتّفاق کردند که دست مالک بر دست دهری برهم بندند و در آتش نهند. هر کدام... دست در آتش آوردند و هیچکدام... گفتند هر دو... نهاد و... کرد و گفت هفتاد... آوازی شنود... تو دهری را... آنک دست بر دست مالک می‌نهند او را آتش نمی‌سوزد. آنک قدم بر قدم مصطفی نهند صلی الله علیه و سلّم اگر آتش دوزخ او را هیچ نسوزد عجیب و غریب نبوذ. دست او تنها در آتش نهادی. محمّد واسع رضی الله عنه در وقت خود... متقدم... دریافته... طریقت و شریعت... می‌زدی... چون دوستان تو بوذ.

۵۷- محمّد واسع - رحمة الله - در وقت [خود]... مقلّم... یافته و در شریعت و طریقت... زدی... چون دوستان تو باشد.

و سخن اوست که گفتی... فرخ

و گفتی "خنک آنکه... و درین حال

از خدای عزّ و جلّ خشنود باشد.“  
انکسی... و بدین حالت از خدای راضی  
بود.

۵۹- حبیب عجمی - رحمة الله علیه -  
ربا ستاننده بود، در بصره و هر روز...  
ارضا... ربا داذی و ببصره نشستی و هر  
روز...

۶۶- ابوحازم مکی - رحمة الله علیه -  
بی نظیر بود... دارد... زیادت طلبد...  
ما از جهت تبرک کلماتی... می‌کنیم.  
ابوحازم مدنی رضی الله عنه...  
بی‌بدل بود... دارند. هر کرا زیادت  
می‌آید طلب دارد... اما از جهت تبرک  
را کلمه... اگر زیادت شرح او دهم،  
سخن دراز شوذ.

و [او] از بزرگان تابعین بود و بسیار  
[کس از] صحابه دیده... عنهما.  
این تمام است که بدانی که از بزرگان  
تابعین بوذده است و بسیار کس را از  
صحابه دیده... عنهم.

گفت "آن که هر درمی که ستانی...  
جایی... دهی که... رحمن".  
گفت هر درمی که بستانی...  
جای... صرف کنی که... رحمان بوذ.

۶۹- بکنار دجله... پای در آب نهاد  
و بگذشت... عتبه آواز داد و گفت...  
آن می‌کنی که می‌فرمایند و ما آن می‌کنیم  
که می‌خواهد...  
بکنار دریا... عتبه برسر آب روان  
شد... عتبه آواز داد که تو سی سالست  
تا آن می‌کنی که او می‌فرماید و ما سی  
سالست تا آن می‌کنیم که او می‌خواهد.

سبب توبت... بهزنی نگریست.  
آن... گفت از ما کجا دیدی... نهاد...  
عتبه فرستاد... آنچه دیده‌ای.  
و سبب توبه او آن بوذ که در ابتدا  
بکسی بیرون نگریست... وی... کس  
فرستاد که از... بنهاد... وی فرستاد...  
انچ دیدی... وی فرستاد... انچ  
دیدی...

حسن بصری رفت... چنان شد که  
قوت خود بدست خود کشت کردی...  
حسن رفت... چنان شد که قوت را  
کشت بدست خویش کردی... جو را

آرد... آفتاب نهادی تا خشک شدی و بهفته باری ازان بخوردی... مشغول بودی... و بیش ازین نخوردی... گفتی که... می‌دارم... بهفته با آب خانه باید شد.

فضیل... ریاضت... کلاه...  
داشتی... راهزن بودند و شب و روز زدندی و کالا نزدیک فضیل آوردندی... میان ایشان قسمت کردی و انچ خواستی نصیب خویشان برداشتی و آن را نسخه کردی... و هر چاکری که بجماعت نیامدی او را... کردی. روزی کاروانی شگرف می‌آمد و یاران او کاروان گوش می‌داشتند مردی در میان کاروان بود و آواز دزد شنیده بود. بدره دینار داشت. تدبیر می‌کرد که آن را پنهان کند. با خویشان گفت که بروم و این بدره را در بیابان پنهان کنم، تا...

نعمان حدایق دین و فتوی...  
معنی... ابوحنیفه کوفی رضی الله عنه، صفت کیست که... رای نافذ داشت. و بسی مشایخ دیده بود و با امام جعفر صادق علیه السلام رضی الله عنه صحبت داشته و استاد علم فضیل و ابراهیم ادهم و بشر حافی و داود طایی بود. و آن که بسر روضه سید المرسلین شد صلی الله

جو آرد کردی... آفتاب [خشک] گردانیدی و در هفته یکی ازان بکاربردی... مشغول شدی. و گفتی "از... دارم... در هفته یکبار بیش به متوضاً روم".

۸۱- فضیل... ریاضات... کلاهی...  
داشت... هر مال که پیش او بردندی، او قسمت کردی که مهتر ایشان خود برداشتی و هرگز از جماعت دست نداشتی و هر خدمتگاری که خدمت جماعت نکردی او را... روزی کاروانی عظیم می‌آمد و آواز دزد شنیدند. خواهجی در میان کاروان نقدی که داشت برگرفت و گفت: در جایی پنهان کنم [تا]...

۲۴۰- نعمان حقایق... معانی...  
ابوحنیفه کوفی - رحمه الله علیه - صفت کسی که... باشد... و مجاهده و خلوت و مشاهده او... نظری نافذ داشت و در فراست و سیاست و کیاست یگانه بود و در مروّت و فتوّت اعجوبه بود. هم کریم جهان بود و هم جواد زمان، هم افضل عهد بود و هم اعلم روزگار. و هو کان فی

علیه و سلم، آواز داد که السّلام علیک  
یا رسول الله، یا سید المرسلین. آواز آمد  
و علیک السّلام، یا امام المسلمین.

الدرجة القصوى و الرتبة العليا.  
و انس روایت کرد از رسول - صلی  
الله علیه و سلم - که فرمود که مردی  
باشد در امت من یقال له نعمان بن ثابت،  
کنیته ابوحنیفه - هو سراج امتی.

صفت ابوحنیفه در تورات بود و  
ابویوسف گفت "نوزده سال در خدمت  
وی بودم. در این نوزده سال نماز بامداد  
به طهارت نماز خفتن گذارد." مالک انس  
گفت: ابوحنیفه را چنان دیدم که اگر  
دعوی کردی که این ستون زر است،  
دلیل توانستی گفت. "امام اعظم شافعی  
گفت: جمله علمای عالم عیال  
ابوحنیفه اند در فقه."

۲۴۱- و قال علی بن ابی طالب  
- علیه السّلام - سمعت التّی صلی الله علیه و  
سلم یقول: طوبی لمن رآنی او رآی من رآنی. و  
وی چند کس از صحابه دریافته بود:  
عبدالله الزبیدی و انس بن مالک و جابر  
بن عبدالله و عبدالله بن ابی اوفی و واثله  
بن اسقع و عایشة بنت عجرد رضی الله  
عنهم اجمعین، پس متقدّم است بدین  
دلایل که یاد کردیم. و بسیار مشایخ  
رادیه بود و با صادق - رضی الله عنه -  
صحبت داشته. و استاد علم فضیل و  
ابراهیم ادهم و بشر حافی و داود طائی و

[عبدالله مبارک] بود. و آنگاه که بر سر روضه سیدالمرسلین - علیه الصلوة والسلام - رفت و گفت: السلام عليك يا سيدالمرسلين! جواب آمد که: و عليك السلام يا امام المسلمين.

۲۵۶- آن صاحب تبع زمانه، آن خداوند ورع یگانه... احمد بن حنبل - رحمه الله عليه - را در علم احادیث آن حق... در ورع... الدعوه. مبارک داشته‌اند از... انصاف و از آنچه متشبهه برو افترا کردند... پسرش یک روز... می‌گفت... بیرون... احمد گفت: "چون... گویی..."

احمد حنبل را سه... طلب هم برای خود و هم برای عیال و من... ۲۵۷- برای خود می‌طلبم. پس سری سقطی گفت - رحمه الله - او پیوسته مضطر بودی... و در وفات از خیال مشتبه. و او از همه بری است.

نقل است که چون در بغداد معتزله... ۲۶۳- داود طائی - رحمه الله عليه - ... القوم... ابوحنیفه را شاگردی کرد... پیر طریقت او... اندرون... رمیده بود... او این بود که از نوحه‌گری این بیت

آن لسان عنایت ازل صاحب تبع زمانه، آن صاحب ورع یگانه... احمد حنبل رضی الله عنه... را علم احادیث و در مسلمانان آن حق... و در ورع بود... مبارک... برو افترا کردند... پسرش روزی... گفتند... برون... گفت احمد چون... می‌گویی...

احمد را سه... طلب کند و برای عیال طلب کند و من برای خود طلب کنم. و سری سقطی هر وقت چیزی فرستادی و احمد نستی گفت یا احمد حذر کن از روز رد کردن. گفت بار دیگر بگو. و او پیوسته مضطر بودی... و در حال نیز درمانده بود. در حال مشبه و او ازان همه بریست.

چون بغداد معتزله. داؤد طائی رضی الله عنه و ارضاه و جعل الفردوس مثواه... القوم بود... شاگرد ابوحنیفه بود... پیر او درین طریق... درون... رمیده بودی... وی



- شنید... آن بوذ که می‌گذشت و نوحه گری.
- کدام روی و موی بود که در خاک ریخته نشد؟ و کدام چشم است که در زمین ریخته نگشت؟
- ۲۶۳- دردی عظیم ازین معنی به‌وی فرو آمد... از وی برفت... و همچنان به‌درس امام ابوحنیفه رفت. امام او را نه بر جان خود دید. گفت: "تو را چه بوده است؟" او واقعه باز گفت و گفت: دلم از دنیا سرد شده، نمی‌دانم... نمی‌یابم.
- ۲۷۰- حارث محاسبی - رحمه الله علیه - از جمله علمای مشایخ... اشارت مقبول جمله... فن بدو... سخت... تمام داشت... المشایخ بود... مجتهد... نزدیک.
- در بغداد. و شیخ ابو عبدالله خفیف - رحمه الله علیه - گفت: "بر پنج... متابعت نمایند... دوم شیخ جنید، سیوم رویم، چهارم ابن عطا، پنجم عمرو بن عثمان مکی - رحمهم الله..."
- ۲۷۵- ... نگرفت [و هم در آن ساعت که دستش تنگ بود، فروشد، رحمه الله علیه].
- ۲۷۶- گفتندی... ریاضت... نیکو آن بوذ که می‌گذشت و نوحه گری.
- کدام سوی رویت بوذ که نخست در خاک ریخته شد و کدام حشمت بوذ که در زمین ریخته گشت.
- از معنی این بیت دردی عظیم در وی فروز آمد... ازو رفت... همچنین بی‌خویشتن بدرس ابوحنیفه رضی الله عنه می‌رفت. ابوحنیفه نه چنان می‌دید که بوذ. گفت چه بوذه است و ترا چه رسیده است. او واقعه بگفت که دین در دلم سرد شده است و چیزی بر من پدید آمده است که راه نمی‌دانم... نیافته‌ام...
- حارث محاسبی رضی الله عنه از علما مشایخ... اشارت مقبول النفس بوذ... یعنی با او... و سخت... عجب داشت... المشایخ بغداد بوذ... مجتهد.
- ببغداد کرد و عبدالله خفیف گفت رضی الله عنه... پنج... متابعت کنید... دیگر جنید دیگر رویم دیگر ابن عطا دیگر عمرو بوعثمان... رضی الله عنهم اجمعین...
- ... برنگرفت و هم در آن حالت تنگی فروشد رحمه الله علیه رحمة واسعة.
- ابوسلیمان دارائی... گفته‌اند. ریاضات...

شگرف داشت ... گفته‌اند ... نتوانست  
کرد که وی کرد و در معرفت حالات  
عیوب قلب و عیوب نفس ... تمام  
داشت ... بلند ... دارا دهی است در  
دمشق ...

و احمد حواری ... در خلوت  
شبی ... در آن میانه فرا راحتی عظیم  
بوذ ... با بوسلیمان بگفت ... در  
جهان ... باز تواند.

... دین - رحمة الله علیه رحمة واسعة.  
و الآخر آن واعظ قرآن، آن حافظ  
اخوان ... وقت ... انام بود ... و  
هارون ... محترم داشت او را و تواضع  
کردی که گفت ... بسیاری از ...  
خویش ... کسی فضل نبینی.

... مطلق بوذ ... لسان رسول الله  
گفته‌اند ... نوشته‌اند ... نبوده است ...  
که جمله حرکات و سکونات بر جاده  
سنت یافته‌اند. تا علی ... الرضا رضی الله  
عنه. بنشابور آمد هر دو بهم بودند بر یک  
شتر ... برآمد ... با خود برد. رحمة الله  
علیه رحمة واسعة و سلم.

... عابد عبّاد شرق ... فضیلت او  
بسی است در ورع ... فیه بوذ ... کرده  
است که سر من بر پای او ... درو هیچ

داشت ... گفتندی ... نتوانستند کرد که  
او؛ و در معرفت و حالات عیوب القلب و  
آفات عیوب النفس ... عظیم داشت ...  
عالی ... و دارا نام دیهی است از  
دمشق ...

۲۷۶- احمد حواری ... شبی در  
خلوت ... و در آن میان راحتی عظیم  
یافته ... با سلیمان گفت تو را هنوز  
خلوت ... [گونه]. و در دو جهان ...  
تواند باز ...

۲۸۴- دین. والسلام.  
۲۸۵- آن حافظ قرآن، آن واعظ  
اخوان ... وقتی ... ایام ... هارون ...  
تواضعی کردی که او گفت ... از  
بسیاری ... خود ... کس فضل ننهی.

۲۸۷- ... مطلق ... لسان الرسول  
گفتندی ... خواندندی ... نبود ...  
حرکات و سکونات او بر قانون سنت  
یافتند. با علی ... الرضا به نشابور شد و  
در راه هر دو همراه بودند ...

۲۸۹- رسید ... با خود برد و هرگز  
دنیا او را نتوانست فریفت ...

۲۹۰- قبله عبّاد آن قدوه شرق ...  
فضایل او بسیار است. و در ورع ... فیه  
[بود] ... کرد که ... "چون وفات کنم سر

شبهت... همسایه بر شد و ازان بام  
دانه... بوده‌اند در نیشابور، یکی همه در  
دین یکی همه در دنیا، یکی احمد...  
... شما نشوید، رحمة الله علیه رحمة  
واسعة.

... مقبل عقبی... حاتم اصم رضی  
الله عنه و ارضاه... مشایخ بلخ بوذ... بر  
منبر آمده بوذ. مرید... شقیق و مراد  
خضرویه بوذ رضی الله عنهم. در... و در  
همه عمر توان گفت که یک نفس...  
برنیامد... برنگرفت... جنید گفت قدس  
الله روحه العزیز.

... نه من که بدنیا و عقبی سر  
فرو نمی‌آرم چگونه قانع باشم - رحمة الله  
علیه رحمة واسعة.

... ان مهدی... رهبری...  
فضایل... عهد بوذ و معتبر... بی‌همتا  
بوذ و... که جمع بین الشریعة  
والطریقة... کرده است وای عجب  
خود... یکیست حقیقت خود روغن...  
شریعت مغزاند.

... بگفت لا اله... که گفته‌اند که  
اهل... نبوذ و هول قیامت نبوذ  
رحمة الله...

... رهنمای حقیقت... مقدم طوایف  
بوذ باصناف و مخصوص... عهد بوذ...

من بر پای وی... هیچ شبهتی در وی...  
همسایه رفت. دانه‌یی چند... بودند در  
نیشابور: یکی احمد...  
۲۹۴- شما نیز نشوید. والسلام.

۲۹۵- مقبل سوی عقبی... حاتم  
اصم - رحمة الله علیه - از بزرگان مشایخ  
بود... برسر آمده بود و مرید شقیق بود  
و نیز خضرویه را دیده بود و در... توان  
گفت که بعد از بلوغ یک نفس...  
بر نیامده بود... برنگرفته... جنید گفت  
- رحمة الله علیه -

۳۰۲- ... که من به دنیا سر  
فرو نمی‌آرم. چگونه زاهد باشم؟

۳۰۵- خواطر مهدی... راهبری...  
براهین... عهد و معتبر... بی‌همتا و...  
میان شریعت و طریقت او جمع کرده بود  
و عجب در آن که این خود... یکیست  
که حقیقت روغن... [و شریعت مغز  
آن].

۳۲۳- بگفت که لا اله... گفت:  
"گفته‌اند که اهل... نبود راست هست؟"  
سهل گفت: "هست".

۳۲۴- رهنمای راه حقیقت... مقتدای  
طوایف و مخصوص بانواع... عهد...

آیتی بوذ ترسا بچّه بوذ... بدبیران دادند... گفت لا بل... بگو خدای... می‌گفت نه یکی است... استاذش چوب می‌زد سود... بگریخت پدر و مادرش... بازآمدی، بر هر دینی که می‌خواستی تا موافقت وی کردیمی. پس برفت... و بر... موسی الرضا رضی الله عنه مسلمان شد... بسرای پدر و در بزد...

... نیاید رحمة الله...

... نقطه لائق... اعجوبه عالم... بیشتر از... مریدان... معروف کرخی... دیده بوذ... نشستی، دکانی داشت... آویخته در درون شدی و نماز می‌کردی. هر روز هزار رکعت نماز بگذاردی... اگر این پیش ازین گفته بوذی... صحبت نکردمی. رحمة...

... وصل و فصل... همّت و عالی قدر بوذ و در ورع و مجاهده به‌غایت بوذ... انقطاعی از خلق تا بحدی که... به‌شکل... هر جا که شدی.

کیست. وقتی ولیی از اولیا بدو رسید و گفت بدین کلیدها در شکوه بر خود بسته می‌داری. بزرگی را پرسیدند کی

آیتی [بود]... و مادر و پدرش ترسا بودند چون بر معلم فرستادندش... گفت: "نه. بل... بگو که خدای... می‌گفت: "یکی... استاد می‌زدش سودی... بگریخت و او را باز نمی‌یافتند. مادر و پدر... بازآمدی و بهردین که او خواستی ما موافقت کردیمی. وی برفت و به... [موسی] الرضا مسلمان شد... در خانه پدر بکوفت.

۳۲۹-... نیاید."

۳۳۰- ... نقطه دایره لائق... اعجوبه‌یی بود... بیشتر مشایخ... مرید وی... معروف بود... دیده بود. رحمهم الله... نشستی و دکانی داشتی... در آویختی و نماز کردی. هر روز... ۳۴۱- ... اگر این سخن را پیش گفتی... صحبت نداشتمی." و به‌جوار حق رسید.

۳۴۲- فصل و وصل... همّت بود و حزنی و خوفی غالب داشت... انقطاع از خلق وجود را از خلق پنهان داشتی تا حدی... به‌شکل... هر کجا رفتی.

۳۴۲- کی است؟ ابو عبدالله بن جلا گوید که در خانه سری بودم... جامه‌ها پوشید برافگند گفتم...

فتح را هیچ علمی بوذ. گفت. شنیده است  
علم او انک دین ترک کرده است بکلی.  
بوعبدالله جلاً گوید: در غرفه سری  
بوذم... پیراهنی پاکیزه در پوشید و نعلین  
در پوشید و برخاست تا بیرون شوذ.  
گفتم...

... گریستن تو - رحمة...

... بوذ در جمله علوم عالم... مقتدا  
بوذ... زفانها... جنید گفت... شام  
است...

... و او مرید... اثری عجب بوذ...  
تحصیل علم کرد. مدتی... آنگاه کتب  
خویش برداشت و بدریا برد...

... متوکل حقیقت... فتوت بوذ و  
از... سلطانان ولایت بوذ و از...  
ریاضات و کرامات... بوحفص را دیده  
بوذ که بنشابور آمد زیارت وی و  
بوحفص... طایفه...

... بلا بوذ... طایفه بوذ... بایستاده  
بوذو در چندین... سر ببالین نهاده بوذ.  
پهلوبر بستر نهاده بوذ. مگر... یکبار سر  
بسجده نهاده بوذ. در خواب شد. قومی  
حوریان... خویشتن...

... نگشته و هیچ کلاغ قصد او

۳۴۴- گریستن بسیار تو - والسّلام.

۳۴۵- ... بود و در جمله علوم  
ذوفنون عالم... مقتدا. و... زبانها...  
جنید - رحمةالله علیه - گفت... شام  
بود...

... و از مریدان... اثری عظیم  
داشت... به تحصیل علم مشغول بود...  
آن‌گه کتب را برداشت و بدریا  
انداخت...

۳۴۸- ... متوکل به حقیقت... فتوت  
و از سلاطین ولایت و از... ریاضت  
مشهور... و ابوحفص را دیده بود. و از  
ابوحفص... طایفه... "هیچ [کس] را  
ندیدیم.

۳۵۶- ... بلا و... طایفه و... ایستاده  
بود و چندین... سر به بالش نهاده بود،  
مگر... در سحرگاه به خواب شد. قومی  
از حوران... خود...

۳۶۰- ... ناگشته.

نکرده.

بود خلقی... و در علم... بوذ  
بمجاهده... تصنیف بوذ... گرم...  
گفته‌اند اگر کسی بوذی که خدای را  
بسخن راست توانستی نهاد، آن یحیی بن  
معاذالرازی بوذی و حصّه‌ای[؟] گوید  
خداوند تعالی را دو یحیی بود.

روزگار بوذ و از عیاران طریقت و  
حقیقت بوذ... و فراست او البتّه...  
نیفتاد... تصنیف بوذ... و او قبا... بر  
پای خاست... وی باز رفت...  
... چشم می‌باید خواست اگر نه  
بسبب شاه بوذی دیدنی انچ دیدنیست  
- رحمة...

یوسف حسین... مشایخ کبار...  
اولیا بوذ بانواع... اسرار و پیرای[؟] و  
کوهستان بوذ. بسیار شیوخ را دیده بوذ و  
با بوتراب... داشت و در ادب آیتی بود  
و او خود ادیب بوذ و ریاضت و کرامتی  
شگرف داشت و در سلامت قدمی محکم  
و همتی بلند داشت. ابتداء که در عرب  
بقبیلۀ رسید با جمعی - القصّه دختر...  
... در نیامیختم - رحمة...

... طایفه بزرگی او کس نبوذ و در  
ریاضت... فتوت اعجوبه زمان بوذ...  
جهان بوذ... و معلّم و... خدا بوذ

۳۶۱- ... بود و خلقی... در علم...  
بود و به مجاهده... تصنیف و... گیرا...  
گفته‌اند که: خداوند - عزّ و جلّ - را دو  
یحیی بود... انبیا و یکی از اولیا.

۳۷۷- روزگار و از عیاران طریقت و  
از سالکان سبیل حقیقت بود... که البتّه  
فراست او... نیفتادی... تصنیف و...  
قبا... برخاست... او آمد...

۳۸۱- چشم باید اگر نه سبب شاه  
بودی، دیدی آنچه دیدی. والسلام.

۳۸۲- یوسف بن الحسین... مشایخ  
بود... اولیا [عالم] به انواع... اسرار و  
صحبت مشایخ بزرگ یافته و  
با ابوتراب... داشت و در ملازمت قدمی  
ثابت و همتی بلند داشت. و ابتدای... که  
دختر امیرعرب چون او را بدید...

۳۸۹- ... نیامیختم. والسلام.

۳۹۰- ... طایفه بود و کسی به بزرگی  
او نبود. در وقت خود در ریاضت...  
فتوت بی نظیر بود و در کشف و بیان

- یگانه و معلّم... خدای - عزّ و جلّ - بود  
و پیر ابوعثمان حیری بود و شاه شجاع از  
کرمان بزیارت او آمد و در صحبت او بر  
بغداد شد.
- ۴۰۱- ... قیامت، آن نشانه ملامت  
آن پیر ارباب ذوق... کبار مشایخ...  
عالی داشت... مؤثر و عالی و مذهب...  
منتشر گشت...
- ۴۰۴- مگذار...  
... نگذار - رحمة... و سلّم تسلیماً  
کثیراً.
- ۴۰۵- ... گنجور اسرار منصور بن  
عمار... مشایخ و... کلماتی... چند که  
کسی نیکوتر از او سخن... بعضی  
متصوّفه... خراسان و از... و بعضی  
گویند... از پوشنگ و در بصره مقیم  
شد.
- ۴۰۹- ... چنان که در زمین در میان  
آدمیان می‌گفت. "والسلام.
- ۴۱۰- ... صاحب صدر... سری و  
فضیل را یافته... کلماتی عالی...  
... اشارتی بدیع لطیف، چنان که از او  
پرسید که تو مشتاق خدایی... گفتند  
"چرا..." به جهت... حاضر شود...
- ۴۱۲- چنین تربیت کرده بود.
- ۴۱۴- درّ دریای... جذبه و سبق...  
متورعان و از متوکلان... کوفی بود و در
- جلّ جلاله - پیر بوعثمان... مرید او  
بود و رفیق خضرویه بود و شجاع...  
به بغداد بزیارت او شد.
- ... قیامت، آن نیر ارباب ذوق...  
کبار این قوم... بلند داشت... مؤثر و  
مذهب... منتشر شد...
- ... مشهور اسرار منصور عمار... مشایخ  
بود و از... کلمات... چنانک در  
وعظ... سخنی... از متصوّفه خراسان  
بود... نیز گویند... پوشنگ بود به بصره  
مقیم...
- ... همچنانک در زمین در میان  
روزگار - رحمة...
- ... صاحب قدر... سری را دیده  
یافته بود. کلمات لطیف...
- ... اشاراتی بدیع چنانک مردی از او  
پرسید که تو... هستی... گفت  
"چرا..." از جهت... حاضر بود...
- ... تربیت چنین... تمه... رحمة...
- ... دریای درّ... جذبه و اهل  
سبق... متورعان مؤکلان... کوفی بود و

- انطاکیه نشستی مذهب سفیان [بن سعید] مذهب ثوری...  
 ثوری...  
 ... گوید که اوّل که او را دیدم مرا  
 گفت: "یا خراسانی! اعضاء چهار...  
 زبان... در جای... ترا نشاید و  
 بزبان... دل [تو]... هوا نگهدار...  
 مگوی. اگر... می‌باید کرد که در آن  
 شقاوت تو بود.  
 ۴۱۵- چیزها بهتر".  
 ... چیز به - رحمة... و سلّم تسليماً  
 کثیراً.  
 ۴۱۶- جهان و در... مفتی و در...  
 ستوده و... مگر کوران... تصوف  
 بود... الطایفه و لسان القوم خواندند...  
 نوشتند... العلما و سلطان المحققین و  
 در شریعت...  
 جهان بوذ... مفتی بوذ... ستوده  
 است... مگر کسی که کور بوذ...  
 تصوف او بوذ... الطایفه گفته‌اند و لسان  
 القوم خوانده‌اند... نبشته‌اند و طاووس  
 العلما گفته‌اند... المحققین دانسته‌اند که  
 در شریعت...  
 ۴۵۱- چنان که [در حال حیات شرم  
 داشتم].  
 ... سادات طایفه... او پیش همه...  
 مخصوص [بود]... سکر را به‌خود...  
 در صحو... عالی دارد و ارادت او  
 به‌جنید بود. بعد از آن که ابوسعید خرّ  
 از... بود و سالهای... بود.  
 همچنانک در حال حیات او شرم  
 داشتم. رحمة...  
 ... از سادات... طایفه بوذ...  
 بنزدیک همه... مخصوص بوذ... سکر  
 بر خود... بر صحو... عالی و شانی و  
 ارادت بجنید کردی و از بغداد انک بر  
 سعید خرّ از... بوذ سالهای... بوذ و  
 سلّم...  
 ۴۵۲- ... آسانی".  
 ... آسانی - رحمة الله علیه...  
 ... از مشایخ کبار و از قدماء ایشان  
 ... از جمله مشایخ بوذ و از مقدمان



- بود و اشرافی...  
 ایشان بوذ و بزرگوار بوذ و اشرافی...  
 حقایق و دقایق به کمال و...  
 ... دقایق و حقایق یکی را سزد...  
 ... بر سر آمده... گفتند و این لقب  
 از بهر آن دادند... زبان حقیقت چنان...  
 چهارصد کتب تصنیف است... و اصل  
 او از بغداد.  
 ۶۶۴- کشته درد... عهد و قدوه  
 وقت... تصوف و... نکتی عالی...  
 صادق و عشقی با کمال و شوقی  
 بی‌نهایت... بودند... الصوفیه، مرید...  
 سری سقطی بود و [صحبت]... حواری  
 یافته و از اقران جنید بود و در طریقت؛ و  
 از صدور...  
 آن... وقت [ابو]عثمان... طایفه  
 و... تصوف بود و رفیع قدر و عالی...  
 مقبول اصحاب مخصوص به انواع...  
 عالی داشت و اشاراتی... علم طریقت  
 کامل و سخنی موزون و مؤثر داشت...  
 نیست [چنان که اهل طریقت در عهد او  
 چنین گفتند که "در دنیا سه مردند که  
 ایشان را چهارم نیست].  
 ۶۸۴- ... نواخت آن زبده بی‌زلل آن  
 بنده بی‌بدل... [ابو]محمد رویم... همه  
 و... امامت و بزرگی... سران جنید بود  
 و در مذهب... الفقهاء و از علم تفسیر و  
 قرائت... علوم... به کمال و مشارفیه
- کشته از درد... عهد بوذ قدوه وقت  
 بوذ... تصوف بوذ... نکته عالی...  
 صادق و شوقی بکمال و عشقی  
 بی‌نهایت... بوذه‌اند... الصوفیه  
 خواندندی... سری بوذ و صحبت...  
 خواری کرده بوذ و او در طریقت...  
 مذهب ولی بذو تولّا کرده‌اند که او از...  
 و الآخر آن... عثمان... طایفه بوذ و  
 رفیع قدر بوذ و... مقبول همه  
 اصحاب... مخصوص انواع... شافی  
 داشت... علم طریقت بی‌نظیر بوذ و  
 سخنی مؤثر داشت... نیست چنانکه اهل  
 طریقت در عهد او چنین گفته‌اند که در  
 دنیا سه مرداند که ایشان را چهارمین  
 نیست.  
 و الآخر... نواخت، آن وتد بی‌زلل  
 آن بدل بی‌بدل آن آفتاب بی‌غیم، امام  
 عهد ابومحمد رویم رضی الله عنه...  
 همه بوذ... بامانت و بزرگی... سران  
 جنید بوذ و از قرینان او بوذ و در

مذهب... فقها بوذ و در علم تفسیر و قرائت علم... بکمال داشت و احوال پسندیده داشت و مشارالیه قوم بوذ و در تحریر قدمی راسخ داشت ریاضتهای بلیغ کشیده بسیار دارد. در طریقت و سماع کتابی کرده است... او غلط الواحدین و از او می‌آرند که گفت...

و الآخر... عالم آن معدن... ابن عطاء رضی الله عنه... توحید بوذ... باصول مفتی بوذ... از او... در معانی تأویل آن کشف نبوذ که او را و در علم تفسیر و حقایق آن احادیث و دقایق و قرآن و مسایل و علم بیان و بسط آن کمالی... محترم داشته‌اند و بوسعید... مبالغت و جز او کس را تصوّف... و از اکابر مریدان جنید بوذ و نقلست.

و الآخر... فانی ز خود باقی متقی ابراهیم بن داود رقی رضی الله عنه... علما و مشایخ بوذه... معتبر و محترم بوذ و صاحب کرامت و ریاضت بوذ. کلماتی.

و الآخر... یوسف اسباط رضی الله عنه... عبّاد قوم... و معرفت و حالت خود... ریاضتی... انقطاع عجب... کبار دیده بوذ...

و الآخر آن... النهرجوری رضی الله

قوم و صاحب همّت و صاحب فراست بود و در تجرید قدمی راسخ [داشت] و ریاضت بسیار کشیده... بسیار دارد در طریقت. و نقل است که گفت...

۴۸۸-... عالم روحانی، آن معدن... توحید و... در اصول... معنی تو... پیش از وی در اسرار تنزیل و معانی و تأویل آن و علم بیان و لطایف آن [آن کشف] نبود که او را. کمالی عظیم داشت و جمله اقران او را محترم داشتند و ابوسعید... مبالغت کردی و جز او را تصوّف... و از کبار... نقل است...

۵۰۰- فانی به حق باقی ابراهیم رقی - رحمة الله علیه -... علما و مشایخ بود و از قدمای طوایف و محترم و صاحب کرامات بود و کلماتی...

۵۰۲- یوسف اسباط - رحمة الله علیه -... عبّاد این قوم... و حالت خود... ریاضت... انقطاع کلی... کبار را دیده بود.

۵۰۶- آن... نهرجوری - رحمة الله

علیه - ... کبار مشایخ بود... داشت و  
بخدمت و ادب مخصوص بود...  
اصحاب و سوزی عظیم و مجاهده‌یی...  
گفته‌اند که "هیچ... عمرو بن عثمان  
مکی [و جنید] یافته و مجاور حرم  
بود... وفات کرد.

نقل است...

۵۱۰- آن بی‌خوف... شمع جلال...  
محبوب حق سمنون محب - رحمة الله  
علیه - ... یگانه و مقبول اهل زمانه و  
الطف مشایخ بود و... رموز عجیب...  
اقرار کردند... و محبت... کذاب  
خواندی. صحبت سری یافته [بود و  
از]... خاص هست... بیشتر مشایخ  
معرفت... تقدیم داشته‌اند. او می‌گوید  
که محبت... همه بانسبت محبت  
بازی‌اند، و در [هر] محلی که طالب را  
شناسند. زوال به آن روا باشد، جز در  
محل محبت به هیچ حال روا نباشد، مادام  
که ذات [او] موجود بود."

نقل است.

۵۱۵- آن... و پرورش... مرتعش  
- رحمة الله علیه - ... مشایخ و معتبران...  
تصوف بود و مقبول اکابر و سفرها بر  
تجرید کرده و به... معروف [و مشهور  
طوایف بود و به ریاضات و مجاهدات

عنه... کبار این طایفه بود... داشت و  
بخدمت و ادب مخصوص بود... بود و  
سوزی بغایت داشت و مجاهده...  
گفته‌اند هیچ... عمر مکی و جنید یافته  
بود و به مکه مجاور بود... وفات یافت و  
نقلست...

و الآخر، آن بی‌خود... شمع جمال...  
محبوب محبت آن شیخ موزون سمنون  
مجنون رضی الله عنه... یگانه بود...  
زمانه بود رموزی عجب... اقرار  
داشتند... قوت محبت... الکذاب نام  
نهاده و صحبت سری یافته بود و از  
اقران... خاص است... بیشترین این  
طایفه معرفت... مقدم داشتند و او گوید  
محبت... همه نسبت با محبت نازاند و  
در محلی که طایفه در آن باشد زوال بر  
آن روا باشد، جز در محل محبت که  
به هیچ حال زوال بر آن روا نباشد، تا مادام  
که ذات موجود بود. و نقلست...

و الآخر بی‌پرورش... المرتعش  
رضی الله عنه و ارضاه... شیوخ بود و  
از... تصوف و مقبول اکابر بود و مشهور  
طوایف بود و بر ریاضت... مخصوص بود  
و سفرها بتجرید کرده بود مسرور بود...

بو حفص... و با عثمان حیری و جنید... داشته بوذ و نشسته او در شونیزیه بوذ.

و الآخر آن متعین با اشارات و دقایق، آن متمکن بکرامات... آن در مغز از عشق... ابو عبدالله فضل رضی الله عنه از اکابر مشایخ اهل خراسان و عراق بوذ و ستوده همه بوذ و در ریاضت و ورع بی نظیر بوذ و در فتوت و مروّت همتا نداشت. مرید... میلی بوذ عظیم. یکی بار بدو نامه نبشت... چیزست، یکی آنک علم روزی کند و از عمل محروم کند... حرمت ایشان محروم گرداند.

و الآخر... کشیده آن تیر فراست، آن سخت ریاضت آن موحد یک رنگی... بوشندی رضی الله عنه... زمانه بوذ... عمر را و دمشق زاد... سالها... برفت چون بعراق... چون بوشنک با آمد... کردند، تا بزرگی در شهر نتوانست بوذ. از آنجا بنشابور... گذراند... تا حدی که روستایی خری گم کرده بوذ. پرسید در شهر پارساترین کسی کیست...

و الآخر، آن حلیم سنت محرم حرم... حکیم ترمذی رضی الله عنه... مشایخ زفانها ستوده بوذ... معانی قرآن و

مخصوص] و از حیره نشابور بود و ابو حفص... و با [ابو] عثمان و جنید... داشته و مقام او در شونیزیه بود.

۵۱۸- آن متمکن به کرامات و حقایق، آن متعین به اشارات و دقایق... آن شیر مرغزار عشق... ابو عبدالله محمد بن فضل - رحمه الله علیه - از کبار مشایخ بود و ستوده همه [بود] و در ریاضت و فتوت بی نظیر؛ و مرید... میلی عظیم بود، چنان که یک بار بدو نامه‌یی نوشت... "سه چیز: یکی آن که حق تعالی او را علم روزی کند و از عمل محروم گرداند... حرمت ایشان محروم گرداند".

۵۲۱- کشیده آن موحد یک رنگی... بوشنجی - رحمه الله علیه - ... زمان و... ابو عمرو را دیده بود... سالها... برفت و به عراق می‌بود. چون باز آمد... کردند، از آنجا باز نشابور آمد و عمر آنجا گذاشت... تا به حدی که روستایی درازگوش گم کرد. پرسید که "در نشابور پارساتر کی است؟..."

۵۲۴- آن سلیم سنت محرم حرم... الترمذی - رحمه الله علیه - ... شیوخ... زبانها ستوده و آیتی بود در

در روایت اخبار... بیان معانی تحقیق... بود... را عجب داشت و فتوتی بکمال و حلمی... عظیم و حیای تمام و او را ریاضات... کامل بود... مجتهد بود و ترمذیه جماعتی‌اند از متصوفه که اقتدا بذو کرده بوده‌اند و او خاص دارد و قوت او بیشتر... که او... ربانی بود و حکیم امت بود و مقلد او را حکمتی بغایت بوده است... خوانده‌اند. صحبت... کرده بود... گفته چنانک...

و الآخر... شیخ ابوبکر وراق رضی الله عنه... عبّاد بود... تمام بود... کمالی شگرف داشت... معامله... بی‌نظیر بود. [با عبدالله] مبارک تفضّل [؟] صحبت داشته بود و او به بلخ می‌بود و از یاران... تصانیف است. شاگردان را از سفر باز داشته گفتی... "آنگاه... ترا درست گشت... گشاده‌اند.

و الآخر... منازل رضی الله عنه... روزگار بود... متوکّل بود... معرض بود... خلق، مرید... عالم بود... نبشته بود... مجردتر از او و پاکتر از او کسی نبود...

و الآخر... سپاهانی... و الآخر آن... مسروق... از مشایخ

شرح معانی... بود... معارف و حقایق اعجوبه بود. قبولی به کمال و حلمی شگرف... عظیم؛ و او را ریاضات... کامل در... مجتهد. و ترمذیان جماعتی به‌وی اقتدا کنند و مذهب او بر علم بوده است که [او]... ربّانی بود و او مقلد کس نبود... و حکمتی به‌غایت داشت... خواندندی؛ و صحبت... یافته بود... گفته بود. چنان که...

۵۳۴- شیخ وقت ابوبکر وراق - رحمة الله علیه - ... عبّاد بود... تمام و... کمالی داشت... معاملات... بی‌نظیر [بود]... و با محمد حکیم صحبت داشته بود و از یاران خسرویه بود و در بلخ می‌بود... تصنیف است و مریدان را از سفر منع کرد [ی] و گفتی... "آن‌گه و... تو را... درست شد... گشاده گشت."

۵۴۰- عبدالله منازل - رحمة الله علیه - ... روزگار و... متوکّل و معرض هم... خلق، و مرید... عالم به... نوشته بود... مجردتر و پاکیزه‌تر از او کسی نبوده است...

۵۴۲- اصفهانی... ۵۵۰- آن... مسروق... از کبار

کبار بوذ و از طوس بوذ، ببغداد... از اولیای خدای بوذ. قطب المدار علیه... و پرسیدند که ما را بگوی قطب کیست... چهل تن را از اهل تمکین... بوذ و از ایشان فایده‌ها گرفته و اندر علوم... باطن تمام بوذ... مجاهده تقوی بکمال داشت وصحبت حارث محاسبی و سری سقطی کرده بوذ. و نقلست که گفت...

و الآخر آن... یثربی عبدالله احمد مغربی رضی الله عنه... ولایتی... در تربیت کردن مرید آیتی... بسیار بوذ و خطر او بی‌شمار... تجرید کس را چو ظاهر و باطن او نبوده است خاسته... بشیبانی، دگر خواص و او.

و الآخر آن... مقبول باشد... بکرامت... جرجانی رضی الله عنه از مشایخ بوذ... بکمال بوذ. مرید محمد حکیم بوذ و سخن... که قرارگاه... میدان غفلت... تهمت است و نزدیک... مکاشفه است. گفت...

و الآخر آن... شیخ بوبکر کتانی رضی الله عنه... شیخ... زمانه بوذ... تقوی زهد... مشایخ بوذ. تمکین بوذ در ولایت و صاحب مقام بوذ در فراست و

مشایخ خراسان بود و از طوس بود. اما در بغداد... از جمله اولیای خدای بود... قطب مدار - [رحمة الله] علیه... و ازو پرسیدند که قطب کی است...؟ چهل کس از مشایخ اهل تمکین... بود و فایده گرفته و در علوم... به کمال [بود] و در مجاهده و تقوی به غایت، و صحبت سری و محاسبی یافته؛ و گفت...

۵۵۹- آن... یثربی [شیخ وقت] ابوعبدالله مغربی - رحمة الله علیه... خوب ولایتی... در تربیت و مرید داشتن آیتی... بسیار است و خطر بی‌شمار... تجرید ظاهر و باطن کسی را قدم او نبود خاسته‌اند... شیبان و دوم... خواص - رحمهما الله - و او...

۵۶۲- آن مقبول با همت... با کرامات... جوزجانی - رحمة الله علیه - از کبار مشایخ و... با کمال و... مرید حکیم ترمذی بود و [سخن اوست که] گفت "قرارگاه... میان غفلت... تهمت و نزدیک... مکاشفت" و گفت.

۵۶۴- آن... ابوبکر کتانی - رحمة الله علیه -... شیخ مکه... زمانه و... زهد و تقوی... مشایخ حجاز بود. تمکین و در ولایت صاحب مقام و در فراست

صاحب عمل بود. در مجاهدت بزرگوار بود، در انواع علوم خاصه... نوری یافته... گفته‌اند.

و الآخر آن... برکشیده الله عبدالله محمد خفیف رضی الله عنه... عهد خویش بود... مقتدا بود... با او بود... خاطر بزرگ و فضایل نه چندان که بتوان شمرد و مجتهد بود در طریقت... و مذهبی خاص در طریقت... و جماعتی‌اند از متصوفه که توکلاً بدو کنند... روزی و بساختی و در علوم ظاهر... تصانیف نفیس دارد...

و الآخر آن ولی... بصیری... جریری یگانه بود در همه فن و برگزیده بود در میان اقران و واقف بود بر... پسندیده بود در همه نوع و کامل بود در... طریقت استاد بود تا حدی... گفت مریدان را... و صحبت... ادب. در خلوت پای... اولیتر بود... و نقلست...

و الآخر آن قتیل... حسین منصور... رضی الله عنه در غایت سوز و اشتیاق بود و در شدت... بی‌قرار بود و شوریده عاشق و صادق... پاکباز بود... ریاضاتی و کراماتی عجیب... عالی همّت و رفیع قدر بود... بسیارست و در حقایق...

صاحب عمل و در مجاهدت... بزرگوار و در انواع علوم کامل خاصه... نوری - رحمهم الله - یافته... گفتند...

۵۷۱- آن... برکشیده درگاه... ابو عبدالله محمد بن خفیف - رحمه الله علیه - عهد بود... مقتداء و... به‌وی بود... خاطری صافی و در طریقت مذهبی خاص داشت و جماعتی از متصوفه توکلاً بدو کنند... روز... می‌ساخت و در علم ظاهر... تصنیف نفیس داشت...

۵۷۹- آن ولی... بی‌بصری... جریری - رحمه الله علیه - یگانه وقت و برگزیده روزگار بود و در میان اقران خود واقف بود... پسندیده به همه نوع و کامل در ادب... طریقت تا حدی بود... مریدان را گفت... "و صحبت... آداب... پای در خلوت... اولیتر". نقل است.

۵۸۳- آن قتیل... حسین بن منصور... رحمه الله علیه - کار او کاری عجب بود و واقعات غرایب که خاص او را بود که هم در غایت... بود و هم در شدت... بی‌قرار و شوریده... عاشق صادق و پاکباز و... ریاضتی و کرامتی

معانی کامل بوذ و فصاحتی و بلاغتی داشت در سخن که... نداشت و دقت نظر و فراستی که داشت کس را نبوذ...

... عبدالله حبیب... ماشاءالله او را قبول کرده. و ابوسعید بوالخیر... او صدق داشته‌اند و یا در کار او متوقف‌اند... چنانک گفت اگر مقبول... بقبول خلق... نشوذ.

باز... منسوب کنند... و هر کرا بوی توحید رسیده بوذ... گوید خود... شرح دادن... و چه... بدو نسبت... تقلید فخر... نیست مرا... درختی ائی... از درخت وجود حسین منصور حلّاج انا الحق... به‌زبان عمر... آنجا... بعضی گویند... حلّاج دیگر است و حسین منصور ملحد دیگر و استاد محمد زکریا و رفیق...

و این... و شیخ ابو عبدالله بن خفیف... حسین بن منصور که من... از یک مشربیم... کرد... اگر... در عبادت و ریاضت... بیان معرفت... در ریاضت بوذ...

آن دلق را ازو...

عجیب؛ و عالی همّت و عظیم قدر... بسیار است به‌الفاظی مشکل در حقایق... معانی؛ و صحبتی و فصاحتی... داشت که کس نداشت، و رقتی و نظری و فراستی [که کس را نبوذ]...

... عبدالله خفیف... ماشاءالله [که او را قبول کردند] و ابوسعید بن ابی‌الخیر... او سیری داشته‌اند و بعضی در کار او متوقف‌اند چنان که... گفت که "اگر مقبول بود... به‌قبول [خلق]... نگرده...

۵۸۶- و باز... نسبت کردند... اما هرکه بوی توحید بدو رسیده باشد... گوید سرش... شرح این... [و چه]... نسبت بدو... تقلید محض فخر... نیست؛ و مرا... درختی آواز ائی... و درخت در میان نه، چرا روا نبود که از حسین... انا الحق... زفان عجز... اینجا... و بعضی گویند... حلّاج دیگر ملحدی بوده است در بغداد - استاد محمد زکریا بود و رفیق - ...

و آن... و عبدالله خفیف... حسین منصور... است من... یک چیزیم... اگر...

... ریاضت و عبادت... میان معرفت... که ریاضت می‌کشید.



وزن کردند یکی را نیم دانگ آمد...

و نقلست که روزی شخصی بنزدیک او آمد، عقربی را دید که گرد او می‌گشت. آن مرد قصد کرد. حلاج گفت دست از او بدار که او ندیم ما بوده است.

رشید قصد کعبه داشت... مجلس داشت... برآمد و چیزی نیافتند گفتند خواجه ما را... "بنشینید. پس دست از پس می‌کرد و سری بریان با دو قرص به یکی می‌داد، تا چهار... هشتصد قرص بداد. بعد از آن... برخاست... بیفشاندند رطب از وی می‌ریخت تا چندانگ سیر شدند. پس هر کجا در راه بنشستی و پشت بخاریتی...

و نقلست... بادیه گفتند... دیگر روز ازو حلوی گرم خواستند. گرم شکری... حلوا در باب... باشد. گفت نزدیک ماباب الطاق بغداد و بادیه یکیست.

و نقلست... آدمی با او بودند که می‌رفتند تا به کعبه رسیدند یک... روغن او... می‌ریخت و پوست بر آن باز می‌رست و... قرصکی بیاوردندی بدان افطار کرد و پس در عرفات... او سر...

۵۸۷- از وی بیرون... یکی ازان وزن

کردند، نیم دانگ بود.

نقل است که گرد او عقربی دیدند که می‌گردید. قصد کشتن کردند حلاج گفت: دست از وی بدارید که ندیم ماست...

۵۸۷- رشید خرد سمرقندی عزم

کعبه کرد... مجلس می‌گفت. برآمد، چیزی نیافتند، حسین را گفتند: "ما را... بنشستند. و درست. پس پشت می‌کرد و سر بریان و دو گرده گرم به یکی می‌داد، تا چهار... هشتصد گرده گرم بدیشان داد و بعد از آن... برپای خاست... بیفشاندند. رطب تر از وی می‌بارید، تا سیر بخوردند. پس در راه هر جا که پشت به خاری...

۵۸۷- نقل است... بادیه او را

گفتند... و یک‌بار دیگر ازو حلوا خواستند... شکری گرم... "حلوی باب... است حسین گفت: "پیش من چه بادیه و چه بغداد!"

نقلست... آدمی بود با او بودند، برفت... و یک سال... تا روغن از اعضاء او... می‌رفت و پوست او باز شد... قرصی [و کوزه‌یی آب پیش او] بیاوردندی و او بدان کناره‌ها افطار

ریگی نهاده بوذی و نظاره می‌کرد. چون... نفسی زد و گفت: پادشاهها... از همه تسبیح مسبّحان و از همه تهلیل المهملّان... پنداران. الهی!... از شکر... خود را.

و نقلست... توکل درست... توحید کی... شکم کرد فنا در توحیدت کی خواهد بوذن... او را گنگ گرداند... پس از آنک حق را... شهری... زفان... و گفت گفتگوی در علل بسته است و افعال در شرک پیوسته... ازین جمله...

... در میان هست... به اندکی... هیچ چیز آن را معارضه نتواند کردن... توبه خویش... صدف در... بگذشتن زهدیست و ترک.

و نقلست که یک روز شبلی بنزدیک او آمد. گفت "یا بابکر... کرده‌ایم... گشته‌ایم و چنین کاری که ما خود کشتن در پیش داریم... آمد... عجب ازو پدید می‌شد و زفانها درو دراز شد... با خلیفه

کردی. و باقی بر سرکوزه آب نهادی و گویند: کژدم در ازار او آشیان کرده بود. پس در عرفات او نیز سر بر تل ریگ نهاد و نظاره می‌کرد و چون... نفسی بزد و گفت: "الهی! پادشاهها!... از تسبیح همه مسبّحان و تهلیل همه مهملّان... صاحب پنداران و گفت الهی... از موضع شکر... خویش را.

۵۸۸- نقل است... توکل قدم درست... کی در توحید... شکم خواهی بود، فناء در توحید کی خواهد بود?... فقیر آن است... از ما سوی الله... او گنگ گرداند... پس آنگاه خدای تعالی را... شهر... زبان... [گفت:]"گفت و گوی در علل بسته است و افعال در شرک و... از جمله...

۵۸۹- در میان است... به چه دانند?... ذره‌یی است... هیچ معارضه نتوان کرد آن را... توبت خود... صدفها در... بگذشتن زهد نفس است و آخرت بگذشتن، زهد دل؛ و ترک...

۵۸۹- نقل است که روزی شبلی را گفت "یا بابکر!... کردیم... شده‌ایم [چنان کاری که خود را کشتن در پیش داریم]... آمدند... عجایب ازو بدیدند. زبان دراز کردند... به خلیفه رسانیدند و

جمله برقتل او اتفاق کردند، از آن که می‌گفت: "انا الحق". گفتند: "بگو... می‌گویند که: گم شده است؟ بلی که حسین... گم نشود و کم... این سخن که [حسین] منصور می‌گوید تأویلی دارد؟" گفت: "بگذارید تا بکشند که روز تأویل نیست... بروی... سخن او پیش معتصم... و علی بن عیسی را که وزیر بود بروی متغیر گردانیدند. خلیفه بفرمود تا او را به زندان بردند یک سال. اما خلق می‌رفتند... می‌آمدند..."

نسخه قونیه از ملحقات عاری و شامل شرح حال اولیای ذیل می‌باشد:

امام ابومحمد جعفر صادق، اویس قرنی، حسن بصری، مالک دینار، محمد بن واسع، حبیب عجمی، ابوحازم مکی، عتبه بن غلام، رابعه عدویه، فضیل عیاض، ابراهیم ادهم، بشر حافی، ذوالنون مصری، بایزید بسطامی، عبدالله مبارک، سفیان ثوری، شقیق بلخی، ابوحنیفه، شافعی، احمد حنبل، داود طایی، حارث محاسبی، ابوسلیمان دارائی، ابن سماک، محمد بن اسلم، احمد حرب، حاتم اصم، سهل تستری، معروف کرخی، سری سقطی، فتح موصلی، احمد حواری، احمد خضرویه، ابوتراب نخشبی، یحیی معاذ رازی، شاه شجاع کرمانی، یوسف بن الحسین، ابو حفص حداد، حمدون قصار، منصور عمّار، احمد انطاکی، عبدالله خبیق، جنید بغدادی، عمر بن عثمان مکی، ابوسعید خراز، ابوالحسن نوری، عثمان حیری، ابوعبدالله بن جلا، ابومحمد رویم، ابن عطاء، ابراهیم بن داود رقی، یوسف اسباط، ابویعقوب اسحق نهرجوری، سمون مجنون، ابومحمد المرتعش، ابوعبدالله فضل، ابوالحسن بوشنکی، حکیم ترمذی، شیخ ابوبکر وراق، عبدالله منازل، شیخ علی سهل سپاهانی، خیر نساج، ابو حمزه خراسانی، احمد مسروق، عبدالله احمد مغربی، ابوعلی جرجانی، شیخ ابوبکر کتانی، عبدالله محمد خفیف، ابومحمد جریری، حسین منصور حلّاج.

ذکر ابوالخیر اقطع و عبدالله تروغیدی در این نسخه ناقص نیامده است. شاید او را قی که در آنها ذکر این دو تن بوده است، از بین رفته است. تذکرة الاولیا خیلی مورد توجه و علاقه مردم هند بوده است و طبق گفته یک مورخ هندی منطق‌الطیر و تذکرة الاولیا در محافل صوفیان هند محبوبیتی بسزا پیدا کرده<sup>۱</sup> و از جمله نسخه‌های اصیل تذکرة نامبرده که در هند نگهداری می‌شوند، نسخه‌های موجود در کاما انستیتوت<sup>۲</sup> بمبئی، دانشگاه اسلامی علیگره<sup>۳</sup> و کتابخانه دولتی مرکزی حیدرآباد (کتابخانه آصفیه)<sup>۴</sup> می‌باشند.

در آخر، ناگفته نماند که پس از پیدا شدن قدیم‌ترین نسخه خطی تذکرة الاولیا و دیگر نسخه‌های معتبر هندی، باید این کتاب مهم براساس نسخه قونیه و نسخه‌های دیگر دوباره تصحیح و تدوین گردد و همواره باید در جستجوی نسخه‌های قدیم‌تر و به‌اصل نزدیک‌تر باشیم.

### منابع

۱. خلیق احمد نظامی: تأثیر ایران بر ادبیات و تصوف در آسیای جنوبی، ایران‌نامه، بتیشه، امریکه، ۱۹۳۰ م.
۲. سعید نفیسی: جستجو در احوال و آثار فریدالدین عطار نیشابوری، به‌سرمایه کتابفروشی و چاپخانه اقبال، تهران، ۱۳۲۰ ه.ش.
۳. عطار نیشابوری، شیخ فریدالدین: تذکرة الاولیا، بررسی و تصحیح متن، توضیحات و فهرس از دکتر محمد استعلامی، کتابفروشی زوار، تهران، ۱۳۶۵ ه.ش.

- 
۱. خلیق احمد نظامی: تأثیر ایران بر ادبیات و تصوف در آسیای جنوبی، ص ۸-۴۷؛ ایران‌نامه، بتیشه، امریکه، ۱۹۳۰ م.
  ۲. شماره ۲-۱۱۱-D در سال ۹۸۴ در سنه‌ل (آتراپرادش) استنساخ گردیده است.
  ۳. شماره ۵۳۶، کاتب: محمد صالح، کتابت ۱۰۶۳ ه/۱۶۵۳ م، شماره ۹۲۰/۲۲، ناقص‌الآخر (یک نسخه قدیمی متعلق به عهد شاهجهانی).
  ۴. شماره ۲۸۳/۳، به‌خط نستعلیق عالی، کتابت در سال ۹۷۸ ه/۱۵۷۰ م، کاتب: اسرائیل شیرازی.